

بیماری کودکی «چپ روی» در کمونیزم



لنین

فهرست

پیش گفتار

۱- برای اهمیت بین المللی انقلاب روس چه مفهومی می توان قائل شد؟

۲- یکی از شرایط اساسی موفقیت بلشویک ها

۳- مراحل عمده تاریخ بلشویزم

۴- بلشویزم در مبارزه ی با کدام دشمنان داخلی جنبش کارگری رشد یافت، تحکیم پذیرفت و آبدیده شد؟

۵- کمونیزم «چپ» در آلمان. پیشوایان- حزب- طبقه- توده

۶- آیا انقلابیون باید در اتحادیه های ارتجاعی فعالیت کنند؟

۷- آیا باید در پارلمان های بورژوازی شرکت جست؟

۸- آیا هیچ مصالحه ای مجاز نیست؟

۹- کمونیزم «چپ» در انگلستان

۱۰- نتایج چند

اضافه ها

- ۱- انشعاب کمونیست های آلمان
- ۲- کمونیست ها و مستقل ها در آلمان
- ۳- توارتی و شرکاء در ایتالیا
- ۴- نتیجه گیری های نادرست از مقدمات درست

در ماه آوریل- مه سال ۱۹۲۰ به رشته ی تحریر در آمد و در ژوئن ۱۹۲۰ به صورت کتاب جداگانه ای منتشر گردید.

بیماری کودکی «چپ روی» در کمونیزم

۱

برای اهمیت بین المللی انقلاب روس چه مفهومی می توان قائل شد؟

پس از آن که پرولتاریا قدرت سیاسی را در روسیه به دست آورد (۲۵ اکتبر مطابق تقویم قدیم و ۷ نوامبر سال ۱۹۱۷ مطابق تقویم جدید) در ماه های نخستین ممکن بود چنین به نظر رسد که فرق عظیم بین روسیه ی عقب مانده و کشورهای پیشرو اروپای باختری، انقلاب پرولتاریا را در این کشورها خیلی کم به انقلاب ما شبیه خواهد نمود. ولی اکنون ما تجربه ی بین المللی بس قابل ملاحظه ای در دست داریم که با نهایت صراحت گواهی می دهد که برخی از مشخصات اصلی انقلاب ما دارای اهمیت محلی، یعنی اهمیت اختصاصاً ملی و صرفاً روسی نبوده بلکه اهمیت بین المللی دارد. منظور من از اهمیت بین المللی در این جا معنای وسیع کلمه نیست: زیرا نه تنها برخی، بلکه همه ی مشخصات اصلی و بسیاری از مشخصات فرعی انقلاب ما، از لحاظ تأثیر آن در کلیه ی کشورها، اهمیت بین المللی دارد. نه، چنین اهمیتی را باید به معنای کاملاً محدود کلمه برای برخی از مشخصات اصلی انقلاب ما قائل شد. بدین معنی که اهمیت بین المللی را باید در این جا به مفهوم قدر و ارزش بین المللی یا ناگزیری تاریخی تکرار آن چیزی به مقیاس بین المللی درک نمود که در کشور ما روی داده است.

البته خطای عظیمی است هر آینه در این حقیقت مبالغه شود و بسط آن از حدود برخی از مشخصات اصلی انقلاب ما فراتر رود به همین سان اشتباهست اگر این نکته از نظر دور شود که پس از آن که انقلاب پرولتری، ولو در یکی از کشورهای پیشرو، پیروز گردد. به احتمال قوی، تحول سریعی روی خواهد داد بدین معنی که روسیه اندکی پس از آن دیگر کشور نمونه وار نبوده، بلکه مجدداً کشور عقب مانده خواهد شد (هم از لحاظ «شوروی» و هم از لحاظ سوسیالیستی).

ولی در لحظه ی تاریخی کنونی وضع چنانست که نمونه ی روسی به همه ی کشورها چیزی، و آن هم چیزی بسیار مهم، از آینده ی ناگزیر و نزدیک شان نشان می دهد. کارگران پیشرو در کلیه کشورها مدت هاست این نکته را درک کرده اند. و چه بسا کمتر درک کرده و بیشتر با غریزه ی طبقه ی انقلابی آن را در یافته و احساس کرده اند. از این جاست «اهمیت» بین المللی (به مفهوم محدود کلمه) حکومت شوروی و مبانی تئوری و تاکتیک بلشویکی. سران «انقلابی» انترناسیونال دوم از قبیل کائوتسکی در آلمان اوتو بونر و فردریک آدلر در اتریش به این نکته پی نبرده اند و به همین سبب هم مرتجع و مدافع بدترین اپورتونیزم و خیانت به سوسیالیزم از کار در آمدند. ضمناً رساله ی مجهول المؤلف «انقلاب جهانی» («Weltrevolution») که در سال ۱۹۱۹ در وین منتشر گردیده است (* Ignaz Brand: Sozialistische Bücherei, Heft ۱۱) تمام سیر تفکر و تمام دانه تفکر و به عبارت صحیح تر تمام ژرفای ناتوانی فکری، خشک مغزی، دنانت و خیانت نسبت به مصالح طبقه ی کارگر را با وضوح خاصی نشان می دهد و همه ی این ها را هم در پس پرده ی «دفاع» از اندیشه ی «انقلاب جهانی» می پوشاند.

ولی بررسی مفصل تر این رساله را باید به وقت دیگری موکول نمود. در این جا فقط یک نکته دیگر را متذکر می گردیم و آن این که: در گذشته ی بسیار دور،

* - کتاب خانه سوسیالیستی، نشریه شماره ی ۱۱: ایگناتس براند. مترجم.

هنگامی که کانوتسکی هنوز مارکسیست بود و راه ارتداد در پیش نگرفته بود، وقتی مسائل را به عنوان یک مورخ مورد بررسی قرار می داد. امکان حدوث وضعی را پیش بینی می کرد که در آن انقلابی گری پرولتاریای روس برای اروپای باختری سرمشق قرار گیرد. این در سال ۱۹۰۲ یعنی هنگامی بود که کانوتسکی در «ایسکرا»ی انقلابی مقاله ای تحت عنوان «اسلاوها و انقلاب» منتشر ساخت. اینک آن چه که وی در این مقاله نوشته است:

«ولی در زمان حاضر» (برخلاف سال ۱۸۴۸ «می توان گفت که نه تنها اسلاوها به صفوف ملل انقلابی پیوسته اند، بلکه مرکز ثقل اندیشه انقلابی و فعالیت انقلابی نیز بیش از پیش به طرف اسلاوها می رود. مرکز انقلابی از باختر به خاور انتقال می یابد. در نیمه اول قرن نوزدهم این مرکز در فرانسه و گاه گاه در انگلستان بود. در سال ۱۸۴۸ آلمان هم به صفوف ملل انقلابی پیوست... قرن جدید با حوادثی آغاز می گردد که ما را به این فکر می اندازد که با یک انتقال دیگر مرکز انقلابی، یعنی با انتقال آن به روسیه مواجه هستیم... روسیه که این همه ابتکار انقلابی از باختر کسب نموده است، اکنون بعید نیست که خود برای باختر منبع انرژی انقلابی گردد. بعید نیست که جنبش انقلابی شعله ور روسیه نیرومندترین وسیله ای از کار در آید که قادر باشد آن روحیه فیلیستر منشی بی حالته و سیاست بازی حساب گرانه ای را که دارد به صفوف ما راه می یابد ریشه کن سازد و دوباره آتش اشتیاق به مبارزه و وفاداری پرشور به آرمان های با عظمت ما را با شعله ای رخشنده برافزورد. روسیه اکنون دیر زمانیست که دیگر برای اروپای باختری تکیه گاه ساده ارتجاع و استبداد نیست. اکنون می توان گفت که وضع درست برعکس است. اروپای باختری به تکیه گاه ارتجاع و استبداد روسیه بدل می گردد... اگر انقلابیون روس مجبور نبودند در آن واحد هم بر ضد تزار و هم بر ضد متفق وی یعنی سرمایه اروپا مبارزه نمایند شاید اکنون دیر زمانی بود که کار تزار را یکسره کرده بودند. امیدواریم که این بار آن ها موفق گردند کار هر دو دشمن را یکسره سازند و «اتحاد مقدس» جدید زودتر

از پیشینیانش درهم فرو ریزد. ولی فرجام مبارزه کنونی در روسیه هر چه باشد، باز خون و آلام زجر دیدگاتی که متأسفانه شماره ی آن ها در این مبارزه فزون از حد خواهد بود به هدر نخواهد رفت. این ها جوانه های انقلاب اجتماعی را در سراسر جهان متمدن بارور نموده خرمی آن ها را بیشتر و نشو و نمایشان را سریع تر خواهند کرد. در سال ۱۸۴۸ اسلاوها به مثابه ی سرمای سختی بودند که شکوفه های بهار خلق را نابود ساخت. شاید اکنون مقدر چنین باشد که آن ها به طوفانی بدل گردند که تخته یخ های ارتجاع را درهم شکند و با نیروئی دفع ناپذیر بهاری تازه و فرخنده برای خلق ها با خود به ارمغان آرد». (کارل کائوتسکی، «اسلاوها و انقلاب»، مقاله ی مندرجه در «ایسکرا» روزنامه ی انقلابی سوسیال دموکراتیک، شماره ی ۱۸، ۱۰ مارس سال ۱۹۰۲).

هیجده سال پیش از این کارل کائوتسکی چه خوب می نوشت!

یکی از شرایط اساسی موفقیت بلشوک ها

اکنون دیگر به طور یقین تقریباً بر هر کس معلوم است که اگر در حزب ما انضباط بسیار شدید و حقیقتاً آهنینی حکم فرما نبود و اگر قاطبه ی طبقه ی کارگر یعنی تمامی عناصر متفکر و شرافتمند و جانفشان و با نفوذ این طبقه، که قادرند قشرهای عقب مانده را به دنبال خود ببرند یا به سوی خود جلب کنند، از حزب ما پشتیبانی کامل و بی دریغ نمی نمودند، بلشویک ها نه این که ۲ سال و نیم بلکه ۲ ماه و نیم هم بر سر حکومت دوام نمی آوردند.

دیکتاتوری پرولتاریا بی دریغ ترین و بی امان ترین جنگ طبقه ی جدید علیه دشمن مقتدرتر یعنی بورژوازیست که مقاومتش پس از سرنگونی (ولو در یک کشور) ده بار فزون تر گردیده و اقتدارش تنها ناشی از نیروی سرمایه بین المللی و نیرو و استواری روابط بین المللی بورژوازی نبوده بلکه ناشی از نیروی عادت و نیروی تولید کوچک نیز هست. زیرا تولید کوچک متأسفانه هنوز در جهان زیاد و بسیار هم زیاد است و همین تولید کوچک است که همواره، همه روزه، هر ساعته، به طور خود به خودی و به مقیاس وسیع، سرمایه داری و بورژوازی را پدید می آورد. بنابراین مجموعه ی این علل دیکتاتوری پرولتاریا ضروریست و پیروزی بر بورژوازی بدون یک جنگ طولانی، سرسخت و حیاتی و مماتی، جنگی که مستلزم پایداری، انضباط، استقامت، تزلزل ناپذیری و وحدت اراده است، امکان پذیر نیست.

باز هم تکرار می کنم که تجربه ی دیکتاتوری پیروزمند پرولتاریا در روسیه به کسانی که قادر به تفکر نیستند یا کسانی که در باره ی این مسأله نیاندیشیده اند،

برای العین نشان داد که مرکزیت بی چون و چرا و انضباط بسیار شدید پرولتاریا یکی از شرایط اساسی پیروزی بر بورژوازیست.

در این باره غالباً تأمل می نمایند ولی به هیچ وجه به حد کافی تعمق نمی ورزند که معنای این مطلب چیست؟ و در چه شرایطی این امر امکان پذیر است؟ آیا بهتر نیست شادباش های خطاب به حکومت شوروی و بلشویک ها بیشتر با تحلیل کاملاً جدی علل این موضوع توأم گردد که چرا بلشویک ها توانسته اند انضباطی را که برای پرولتاریای انقلابی ضروریست به وجود آورند؟

بلشویزم، به عنوان یک جریان اندیشه ی سیاسی و حزب سیاسی، از سال ۱۹۰۳ وجود دارد. فقط تاریخ تمام دوران موجودیت بلشویزم می تواند به نحوی رضایت بخش این نکته را توضیح دهد که چرا بلشویزم توانسته است انضباط آهنینی را که برای پیروزی پرولتاریا ضروریست در دشوارترین شرایط به وجود آورد و آن را پای بر جا نگه دارد.

قبل از هر چیز این سؤال پیش می آید که چه چیزی انضباط حزب انقلابی پرولتاریا را بر پا نگاه می دارد؟ با چه چیزی این انضباط واری می شود؟ و به چه وسیله ای تقویت می گردد؟

اولاً به وسیله آگاهی پیشاهنگ پرولتری و وفاداری وی نسبت به انقلاب، پایداری وی، جانفشانی وی و قهرمانی وی.

ثانیاً بدین وسیله که وی قادر است با وسیع ترین توده ی زحمت کشان و در نوبت اول با توده ی پرولتر و هم چنین با توده ی زحمت کشان غیر پرولتر ارتباط برقرار سازد، نزدیک گردد و تا درجه معینی حتی با آن در آمیزد.

ثالثاً به وسیله صحت رهبری سیاسی که به وسیله این پیشاهنگ عملی می گردد، به وسیله ی صحت استراتژی و تاکتیک سیاسی وی، به شرطی که وسیع ترین توده ها خود با تجربه خویش به صحت آن یقین نمایند. بدون این شرایط عملی نمودن انضباط در یک حزب انقلابی که واقعاً شایستگی حزب آن طبقه ی پیشرو را داشته

باشد که بتواند بورژوازی را سرنگون سازد و تمام جامعه را اصلاح نماید، محال است بدون این شرایط کوشش برای ایجاد انضباط حتماً به کوشش پوچ و عبارت پردازی و ادا و اطوار بدل خواهد شد. از طرف دیگر این شرایط هم نمی تواند دفعتاً پدید آید. این شرایط فقط در نتیجه زحمت طولانی و تجربیات گران فراهم می آید: آن چه موجب تسهیل ایجاد این شرایط می گردد تنوری انقلابی صحیح است که آن نیز به نوبه ی خود شریعت جامد نبوده، بلکه فقط در نتیجه ارتباط نزدیک با پراتیک جنبش واقعاً توده ای و واقعاً انقلابی شکل نهائی به خود می گیرد.

اگر بلشویزم توانست در سال های ۱۹۱۷-۱۹۲۰، با وجود شرایط سخت بی سابقه، یک مرکزیت مطلق و انضباط آهنین به وجود آورد و آن را با احراز موفقیت عملی سازد. علتش صرفاً وجود یک سلسله ی خصوصیات تاریخی روسیه است.

از یک طرف بلشویزم در سال ۱۹۰۳ بر مبنای کاملاً استوار تنوری مارکسیزم پدید آمد. و صحت این- و فقط این- تنوری انقلابی را هم نه تنها تجربه ی جهانی سراسر قرن نوزدهم بلکه به ویژه تجربه گمراهی ها و تزلزلات، خطاها و دل سردی های اندیشه ی انقلابی در روسیه به ثبوت رساند. افکار مترقی در روسیه قریب نیم قرن، یعنی تقریباً از سال های ۴۰ تا سال های ۹۰ قرن گذشته، تحت فشار تزاریسیم. که در توحش و ارتجاع نظیر نداشت، با اشتیاقی سوزان در تفحص تنوری انقلابی صحیح بود و با پشتکار و دقتی حیرت انگیز هرگونه «آخرین کلام» اروپا و آمریکا را در این رشته تعقیب می کرد. برای روسیه تاریخ به دست آوردن مارکسیزم، به عنوان یگانه تنوری صحیح انقلابی، واقعاً سیر مصائب بود، بدین معنی که آن را به بهای نیم قرن شکنجه و قربانی های بی سابقه، قهرمانی انقلابی بی نظیر، انرژی تصور ناپذیر. تفحص فداکارانه، علم آموزی، آزمایش در عمل، دل سردی و نومیدی، و اراسی و مقایسه با تجربه ی اروپا، تحصیل نمود. در نتیجه ی مهاجرت های اجباری، که تزاریسیم موجب آن بود، روسیه ی انقلابی در نیمه دوم قرن نوزدهم از لحاظ

روابط بین المللی چنان غنی بود و از شکل ها و تئوری های جنبش انقلابی در سراسر جهان چنان اطلاعات شگرفی داشت که هیچ یک از کشورهای جهان به پای وی نمی رسید.

از طرف دیگر، بلشویزم که بر روی این پایه ی خرائی تئوریک پدید آمد، تاریخ عملی پانزده ساله ای را (۱۹۰۳-۱۹۱۷) گذراند که از لحاظ غناء تجربه در جهان همتا ندارد. زیرا هیچ کشوری طی این پانزده سال از لحاظ تجربیات انقلابی و سرعت و تنوع در تغییر شکل های گوناگون جنبش از قبیل علنی و غیر علنی، آرام و طوفانی، زیرزمینی و آشکار، مخفی و توده ای، پارلمانی و تروریستی، حتی به طور تقریب هم این همه حوادث به خود ندیده بود. در هیچ کشوری طی یک چنین فاصله ی زمانی کوتاهی وفور شکل ها و سایه روشن ها و اسلوب های مبارزه ی کلیه طبقات جامعه معاصر بدین پایه نرسیده بود، ضمناً این مبارزه به علت عقب ماندگی کشور و شدت ستمگری تزارسم با سرعت خاصی نضج می یافت و با اشتیاق و موفقیت خاصی «آخرین کلام» تجربیات سیاسی آمریکا و اروپا را در این رشته فرا می گرفت.